فیصلۂ مقدمہ
الحمد کہ درین اوان سعادت اقتران حسب الحکم
القاب عین الدولہ وزیر الملک
نواب محمد علیخان بہادر صولت جنگ کی ریاست
عرف ٹونک دام اقبالہ رسالہ مسمی بہ
عین الاصابۃ فی رفع السبابۃ
مولانا جناب فضائل وکمالات اکتساب جامع معقول ومنقول حاوی فروع واصول مقبول بارگاہ رب احد مولوی دوست محمد صاحب عم فیضہ

بسم الله الرحمن الرحیم
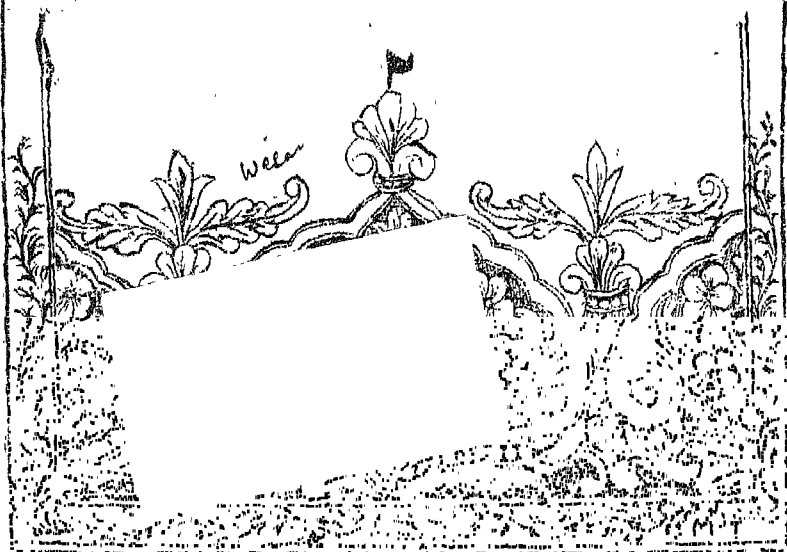
الحمد لله الذی بعث رسولا رافعا للشرک والبدعات وانزل کتابا مبینا لوحدانیته فی الذات والصفات والصلوة والسلام علی من اوضح طریق التوحید والعرفان وسد طریق الحق عن سبیل الشرک والبطلان وعلی آله الذین هم هداة مناهج الدین واتباعه الذین هم معارج مناهج الصدق والیقین **اما بعد** فیقول الراجی الی کرم ربه العالی دوست محمد بن الملا امیر محمد الکابلی صانه عن شر کل غبی وغوی که این رساله مسمی بتعیین الاصابه فی رفع السبابه مشتمل بر تحقیق رفع سبابه بوقت خواندن تشهد در قعده وبیان ادله عقلیه ونقلیه واختلاف روایات ارفقها ثقاة جمع نموده بنام امیر ذی شان باهر البرهان بحر سخاوت ناصب رایات امارت لامع اسیاف شجاعت مالک اقالیم سعادت مقنن قوانین عقلیه ماهر علوم نقلیه واقف اسرار روایات غواص بحر درایات زبدهٔ محدثین زمان قدوهٔ مفسرین این اوان الامیر ابن الامیر ابن الامیر

یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ دام اقباله و در وقت
تالیف این رساله نزدم از کتب حدیث مشکوة المصابیح و شروحش طیبی و مرقات و لمعات
و مظاهر و سید حاشیه مشکوة و صحیح مسلم مع نووی و تیسیر الوصول و موطاء امام مالک مع زرقانی
و مصفی شرح موطا و موطاء امام محمد و سنن ابن ماجه و سنن ابی داود و جامع ترمذی و شرح ترمذی
و نسائی و دارمی و نیل الاوطار و جامع الصغیر و شرح جامع الصغیر و بلوغ المرام و شرحش
مسمی بمسک الختام و مواهب لدنیه و معارج النبوت و زاد المعاد و سفر السعادت
و از کتب فقه خلاصه کیدانی و منیة المصلی و شروحش تکمیل و کبیری و صغیری و غنیة المتملی
و قدوری و شرحش مضمرات و کنز الدقائق و شروحش زیلعی و عینی و بحر الرائق و مختصر
الوقایه مع شرحش جامع الرموز و برجندی و ابو المکارم و شمنی و شرح الیاس
و شرح وقایه و تنویر الابصار مع شروحش در مختار و طحطاوی و رد المحتار و حلبی و ملتقی
الابحر مع مجمع الانهر و بدایة المبتدی مع شرحش هدایه و حواشی هدایه کفایه و عینی و فتح القدیر
و عنایه و ارکان اربعه و جواهر اخلاطی و حسب المفتی و تخریج و عتابیه و ملتقط و خزانة الروایات
و عالمگیری و نور الایضاح و مراقی الفلاح شرح نور الایضاح و حاشیه طحطاوی بر مراقی
الفلاح و رساله ملا علی قاری و رساله علی المتقی موجود بودند از هر یکی بقدر حاجت گرفته
بر سه فصل مرتب ساختم **فصل اول** در بیان ادله اثبات اشاره **فصل دوم**
در بیان روایات معتبره فقهیه که دلالت دارند بر ثبوت اشاره **فصل سوم** در بیان
آن روایات فقهیه که دلالت میکنند بر عدم جواز اشاره مع اجوبهٔ آن **فصل اول**
در بیان ادله اثبات اشاره باید دانست که احادیث صحیحه متواتره و اخبار سنیه
متکاثره بدین ناطق اند که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم اشاره بسبابه میفرمود
از انجمله آنکه صاحب مشکوة از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما آورده قال کان رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسری

علی رکبته الیسرے و وضع یدہ الیمنے علی رکبته الیمنی او عقد ثلاثة
وخمسین واشار بالسبابة ترجمہ بود آنحضرت علیه السلام چون می نشست
در تشہد اول یا ثانی می نہاد دست چپ خود را بر زانوی چپ خود و می نہاد
دست راست خود را بر زانوی راست خود و عقد می کرد پنجاہ و سہ را و اشارت
میکرد آنحضرت بانگشت سبابه و فی روایة کان اذا جلس فی الصلوٰة وضع
یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام یدعو بها و یده
الیسرے علی رکبته باسطا علیها رواہ مسلم و در روایتی این چنین
آمدہ است کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم چون می نشست در نماز برای تشہد
می نہاد ہر دو دست خود را بر دو زانوی خود و بر می داشت انگشت دست
راست خود را کہ نزدیک ست بنر انگشت در حالیکہ دعا می کرد بآن انگشت و دست
چپ آنحضرت بر زانوی وی بود در حالیکہ گسترانندہ آن بود بر زانوی یعنی عقد می
و اشارتی کہ می کرد بانگشت دست راست بود و دست چپ ہمچنان بر زانوے
چپ بر حال خود می داشت روایت کردہ است این را مسلم ف باید دانست کہ مراد
از تشہد کہ در روایت سابق مذکور ست ذکر خاص ست یعنی از ابتدا التحیات تا آخر
آن بنا بر مشتمل بودن آن بر دو کلمہ شہادت و مراد از دعا کہ در روایت ثابت ست
ہمان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تہلیل و ذکر را دعا نیز گویند زیرا کہ مستجلب
انعام و اکرام ست و تواند کہ مراد ازان این قول باشد کہ السلام علیك
ایها النبی و رحمة اللہ و برکاته السلام علینا و علی عباد
اللہ الصالحین این در حقیقت دعا است اگرچہ برای مزید تاکید بلفظ اخبار
ازو تعبیر نمودہ و از انجملہ صاحب مشکوٰۃ از عبد اللہ بن زبیر روایت کردہ قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا قعد یدعو وضع یدہ الیمنی علی

فخذه اليمنى ويده اليسرى على فخذه اليسرى واشار باصبعه السبابة
ووضع ابهامه على اصبعه الوسطى ويلقم كفه اليسرى ركبته رواه مسلم
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چونکه می نشست در نماز که دعا کند می نهاد دست
راست خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود و اشارت میکرد
بانگشت سبابه و می نهاد انگشت نر خود را بر انگشت میانه خود ولقمه کف یسری خود میگردانید
رکبه خود را روایت کرد این را مسلم ف سبابه ماخوذ از سب که بمعنی دشنام دادن است
عادت عرب آن بود که بآن انگشت در مقام دشنام اشاره می کردند و در زبان
شرع آن انگشت را مسبحه و انگشت شهادت میگویند اما بیان کیفیت اشاره و
عقد و طرق آن انشاء الله تعالی عنقریب بیان خواهیم نمود و از انجمله آنکه هم در مشکوة است
عن وائل ابن حجر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ثم
جلس فافترش رجله اليسرى ووضع يده اليسرى على فخذه اليسرى
وجعل طرف مرفقه اليمنى على فخذه اليمنى وقبض ثنتين
وحلق حلقة ثم رفع اصبعه فرأيته يحركها ويدعو بها رواه ابو داود
والدارمی از وائل بن حجر از آنحضرت عم در کیفیت تشهد مرویست که گفت پس نشست
آنحضرت علیه السلام یعنی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم رکعت دوم پس گسترانید
پای چپ خود را و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و گردانید طرف آرنج راست
خود را بر ران راست خود و قبض کرد دو انگشت دست راست را که خنصر و بنصر بود
و حلقه کرد یعنی بوسطی و ابهام چنانچه عقد تسعین ست پس برداشت انگشت خود را یعنی
سبابه را پس دیدم آنحضرت علیه السلام را که می جنبانید آن انگشت را و بحالتیکه
دعا می کرد و بوی یعنی اشاره میکرد بتوحید الهی وقت خواندن تهلیل روایت کرده است
این را ابوداؤد و دارمی اگر گوئی که تتبع حدیث معلوم کردی و منطوق نصش مفهوم شد

ولکن عقد ثلث وخمسین که در حدیث عبد الله بن عمر مصرح هست وعقد تسعین که
از حدیث وائل بن حجر مفهوم میشود معلوم نشد که معنیش چیست پس بدان که اهل
حساب عقد یاد دارند که دران انگشتان مے بندند و هر یکی ازانها برای عددے
معین وضع کرده اند از احاد وعشرات ومآت والوف چنانچه صورت عقد ثلث و
خمسین آنست که قبض کند خنصر وبنصر ووسطے را وبسط کند مسبحه را و بنهد طرف انگشت
نر را که آنرا ابهام خوانند در بیخ مسبحه وشافعی در قول جدید وامام احمد در یک روایت
بهمین اخذ کرده اند وصورت عقد تسعین آنست که قبض کند خنصر وبنصر را وبسط کند
مسبحه را و بنهند سر ابهام را بر سر وسطی وحلقه ببندد نزد ابی حنیفه و مختار در مذهب امام
احمد هم این ست وشافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست ونزد مالک قبض کند همه
انگشتان دست راست را وبسط کند سبابه را وشافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر
نیز ست وآن نهادن سر انگشت وسطی هست میان دو عقده ابهام ومراد از تحریک
انگشت که در حدیث مذکور ست رفع اوست نه تکریر تحریکش وکذا فی شرح الشیخ واز انجمله
آنکه هم در مشکوة از عبد بن زبیر اخراج نموده که گفت کان النبی صلے الله علیه
وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها رواه ابو داود والنسائی
وزاد ابو داؤد ولا یجاوز بصره اشارته ترجمه گفت بود آنحضرت علیه السلام
که اشاره میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد ونمی جنبانید آنرا روایت کرده است
این را ابو داؤد ونسائی وزیاده کرده است ابو داؤد این لفظ را وتجاوز میکرد چشم
او از اشاره او یعنی ازین انگشت که برمیداشت واشاره میکرد بوے یعنی نظر
در وقت برداشتن واشارت کردن بر انگشت میداشت وبجانب دیگر نمی دید
از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بدان انگشت گویا که در حدیث اول
فرموده که نمی جنبانید انگشت را ودرین حدیث آمده که نمی جنبانید آنرا پیش میان

هردو حدیث توهم تدافع میشود جواب گفته شود که مراد از جنبانیدن او که در حدیث
اول است بر داشتن او است برای اشاره که مستلزم جنبانیدن اوست
از مکانش و در این حدیث که فرمودنی جنبانید مراد نفی تکرر تحریک است و این
خلاف ست امام مالک را که نزد او این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد
و میگوید که این انگشت اتصال برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب ایقاظ
دل و حضور اوست والله اعلم واز انجمله هم در مشکوة ست از ابی هریره رضی الله عنه
که گفت ان رجلا کان یدعو باصبعیه فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم احّد احّد رواه الترمذی والنسائی والبیهقی فی الدعوات
الکبیر ترجمه واز ابی هریره رضی الله عنه مروی ست گفت که بود مردی که دعا میکرد یعنی
اشاره میکرد بدو انگشت یعنی سبابه هردو دست پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم توحید کن یعنی اشاره بیک انگشت کن که خدا یکی ست واز انجمله در مشکوة ست
از نافع رضی الله تعالی عنه که گفت کان عبد الله ابن عمر اذا جلس فی الصلوة
وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره ثم قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی
السبابة رواه احمد روایت ست از نافع که گفت بود عبد الله ابن عمر چون می نشست
در نماز می نهاد هردو دست خود را بر هردو زانوی خود واشاره میکرد بانگشت و
در پی میفرستاد آن انگشت را نظر خود یعنی در وقت اشاره نظر بر انگشت سبابه میداشت
پس میگفت ابن عمر که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر آئینه این اشاره
بانگشت سبابه سخت تر ست بر شیطان از آهن که بوی باشد مثل تیر و شمشیر یعنی گویا که
مصلی باشاره کردن سوی توحید وی می سازد طمع شیطان را از گمراه ساختن او و
واقع کردن او در شرک گفته علی قاری رحمه الله تعالی در رساله خود بعد از نقل احادیث

مذکورۀ مشکوٰۃ میگوید که در بارۀ ثبوت اشاره بسبابه احادیث کثیره بطرق متعدده
وارد و یافته از انجمله آنست که از ابن عمر مرویست که گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع کفه الیمنی علی فخذه
الیمنی وقبض اصابعه کلها واشار باصبعه التی تلی الابهام
ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری رواه مسلم ومالك
فی الموطا وابو داؤد والنسائی ترجمه امام مالک در موطا ومسلم وابوداؤد ونسائی
از ابن عمر رض روایت کرده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون می نشست
در نماز می نهاد کف دست راست خود را بر ران راست وقبض میکرد جمیع
انگشتان را و اشاره میکرد بانگشتی که قریب بز انگشت است و می نهاد دست
چپ خود را بر ران چپ خود وقال الباجی روی سفیان ابن عیینة
هذا الحدیث عن مسلم بن مریم وزاد فیه وقال هی مذبة الشیطان
لا یسهو احدکم ما دام یشیر باصبعه باجی گفته روایت کرده است این
حدیث را سفیان ابن عیینه از مسلم بن ابی مریم وزاید کرده است دران اینقدر که
اشاره کردن آن تخویف شیطان است سهو نمی کند یکی شما را مادامیکه اشاره
میکند بانگشت خود وباز باجی گفته که درین ایما ست بسوی اینکه معنی اشاره رفع
نسیان وقمع شیطان است که وسوسه می اندازد مصلی را وبعض گفته اند که معنی
آن اشارت است بسوی توحید الهی چنانچه مذکور شد ملا علی قاری گفته در میان
هردو معنی هیچ منافات نیست لامکان الجمع زیرا که معنی حقیقی اشاره اشارت است
بسوی توحید که وی سبب قمع شیطان است از وسوسه انداختن و واقع کردن
مومن را در سهو وغفلت وعن ابن عمر رض ان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا جلس فی الصلوٰۃ وضع یدیه علی رکبتیه ورفع اصبعه الیمنی

اللتی تلی الابهام ویدعو بها ویده الیسری علی رکبته باسطها علیها
رواه مسلم والترمذی والنسائی ونیز مرویست از ابن عمر رضی الله عنه که بود آنحضرت
علیه السلام که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را
بر هر دو زانوی خود و برمیداشت انگشت دست خود را که نزدیک ست
بانگشت نر در حالتی که دعا میکرد بآن انگشت و مراد بدعا همان اشارت
است بوحدانیت حق نزد تهلیل چنانکه مذکور شد و ذکر را دعا نیز گویند
زیرا که آن مستجلب انعام واکرام ست و دست چپ آنحضرت بر زانوی
وی بود در حالتیکه گسترانندهٔ آن بود بر زانو یعنی عقدی و اشارتی نمیکرد
بانگشت دست راست بود و دست چپ همچنان بر زانوی چپ بر حال خود
میداشت روایت کرد این را مسلم و ترمذی و نسائی وفی اخری للنسائی
عن علی بن عبد الرحمن قال صلیت الی جنب ابن عمر فقلبت الحصی
فقال لی لا تقلب الحصی فان تقلیب الحصی من الشیطان وافعل کما
رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل فقلت وکیف رأیت
رسول الله یفعل قال هکذا ونصب الیمنی واضجع الیسری وجعل
یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری واشار
بالسبابة وفی اخری له نحوه قال وکیف کان یضع قال فوضع یده الیمنی
علی فخذه واشار بالتی تلی الابهام الی القبلة ورمی ببصره الیها ثم
قال هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل ترجمه و نسائی
از علی ابن عبد الرحمن روایت کرده که گفت نماز گذاردم نزدیک ابن عمر رض پس تقلیب
کردم سنگ ریزه را بدست خود پس ابن عمر مرا گفت منقلب مگردان سنگ ریزه را
تحقیق که تقلیب سنگ ریزه از شیطان ست کن آنچه که دیده ام رسول خدا [illegible]

کشنده انعام ۱۲

علیه وسلم را که می کرد گفتم چگونه دیده رسول خدا صلی الله علیه وسلم را که فعل میکرد گفت
اینچنین و ایستاده کرد پای راست را و گسترانید پای چپ را و گردانید دست را
خود را بر ران راست خود و دست چپ خود را بر ران چپ خود و اشاره کرد بسبابه
و در یک روایت او مثل اینست گفت چگونه فعل میکرد گفت پس نهاد دست راست
خود را بر ران خود و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک انگشت زهست بسوی قبله
و در پیش فرستاد بصر خود را بسوی آن پس گفت همچنین دیده ام رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را که فعل میکرد وعن عبد الله ابن زبیر انه صلی الله علیه وسلم وضع
یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی
واشار باصبعه رواه ابو داؤد و از عبد الله ابن زبیر مرویست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ خود و نهاد دست راست
خود را بر ران راست خود و اشاره کرد بانگشت خود نقل کرده است ابن ابی داؤد
وروی النسائی عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس
فی الثنتین او فی الاربع یضع یدیه علی رکبتیه ثم اشار باصبعه ونسائی هم
از وی روایت کرده گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون می نشست
در دو رکعت یا در چهار می نهاد دست خود را بر زانوی خود پس اشاره میکرد با انگشت
خود وعن وائل ابن حجر انه رای النبی صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی
الصلوة فافترش رجله الیسری ووضع ذراعیه فخذیه واشار
بالسبابة یدعو رواه النسائی و از وائل ابن حجر مرویست که دید او پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم را چون می نشست در نماز پس گسترانید پای چپ خود را و نهاد
هر دو بازوی خود را بر هر دو ران خود و اشاره کرد بسبابه در حالیکه دعا میکرد
یعنی بان التشهد میخواند روایت کرد این را نسائی وفی روایة لابی داؤد والنسائی

وحلق حلقة وفی روایة حلق الابهام والوسطی واشار بالسبابة
وعنه ایضا ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری ووضع ذراعه
الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بالسبابة ووضع الابهام علی الوسطی
وحلق بها وقبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق ودر یک روایت ابی داؤد
ونسائی است که حلقه کرد حلقه کردن ودر یک روایت است که حلقه بست بابهام وانگشت
میانه واشاره کرد بسبابه ونیز از وی مرویست پیشتر نهاد دست چپ خود را بر زانوی
چپ خود ونهاد دست راست خود را بر ران راست خود پیشتر اشاره کرد
بسبابه ونهاد انگشت نر را بر انگشت میانه وحلقه بست بآن وقبض کرد جمیع
انگشتان خود را روایت کرده است این را عبد الرزاق وعنه ایضا وضع
مرفقه الایمن علی فخذه الایمن وعقد اصابعه وجعل حلقة
بالابهام والوسطی ثم جعل یدعو بالاخری رواه ابو یعلی وفی
روایة له وقبض ثنتین وحلق حلقة فی الثالث ونیز از وی مرویست
که نهاد آرنج راست خود را بر ران راست خود وبندید انگشتان خود را وگردانید
حلقه بانگشت نر وانگشت میانه پیشتر شروع کرد دعا کردن بآن یعنی اشاره
نمودن روایت کرده است این را ابو یعلی ودر یک روایت اوست که بند
کرد دو انگشت را وحلقه بست بانگشت سوم وعن ابی حمید الساعدی
رضی الله عنه قال انا اعلمکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه
وسلم فذکر حدیثا طویلا وفیه وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی
وکفه الیسری علی رکبته الیسری واشار باصبعه رواه ابو داؤد
وایضا عنه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی
الصلوة فی الرکعتین الاولیین نصب قدمه الیمنی وافترش

اليسرى واشار باصبعه التي تلي الابهام واذا جلس في الاخرين
افضى بمقعدته الى الارض ونصب اليمنى رواه عبد الرزاق
و از ابی حمید ساعدی رضی الله عنه مرویست گفت من داناترم شما ام به نماز
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد حدیث طویل و در ان ست که نهاد کف
راست خود بر زانوی راست خود و کف چپ خود بر زانوی چپ خود و اشاره
کرد بانگشت خود نقل کرده است این را ابوداؤد و نیز از و مرویست که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون می نشست در نماز در دو رکعت اول استاده میکرد
قدم راست خود را و می گسترانید پای چپ خود را و اشاره می کرد بان انگشت
که قریب انگشت نر است و چون می نشست در دو رکعت آخر میساید نشستگاه
خود را بر زمین قایم می کرد پای راست خود را نقل کرده است این را عبد الرزاق
وعن عاصم بن كليب عن ابيه عن جده قال دخلت على
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي وقد وضع يده
اليسرى على فخذه اليسرى ووضع يده اليمنى على فخذه اليمنى
فقبض اصابعه وبسط السبابة وهو يقول يا مقلب القلوب ثبت قلبي
على دينك رواه الترمذي وروى ابو يعلى نحوه وقال فيه بدل
بسط نشر السبابة و روایت است از عاصم بن کلیب که او روایت میکند
از پدر خود و وی از جد خود که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حالانکه
آنحضرت نماز میگذارد و نهاده بود دست چپ خود را بر ران چپ خود و نهاده
بود دست راست خود بر ران راست خود پس بند نمود انگشتان خود را
و گسترانید سبابه را در حالیکه میگفت یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ادا
کرده است این را ترمذی و روایت کرده است ابو یعلی مانند او و گفته است

در روایت خود بجای لفظ البسط بالسبابۃ لفظ یشیر بالسبابۃ و عن نمیر الخزاعی
رضی اللہ عنہ قال رئیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واضعا
ذراعہ الیمنی علی فخذہ الیمنی فی الصلوۃ یشیر باصبعہ وعنہ
قال رئیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واضعا ذراعہ
الیمنی رافعا اصبعہ السبابۃ قد حناھا شیئا ای امالہا
شیئا یسیرا رواہ ابوداود والنسائی و از نمیر خزاعی رضی اللہ عنہ مرویست
گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دران حال کہ نہادہ بود دست راست
خود را بر ران راست خود در نماز اشارہ می کرد بہ انگشت خود و نیز از وے مرویست
گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دران حال کہ نہادہ بود دست
راست خود و بر داشتہ بود انگشت سبابہ خود را بدرستیکہ سرنگون کردہ بود او را
قدرے روایت کردہ است این را ابوداود و نسائی و عن خفاف الغفاری
قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جلس فی آخر الصلوۃ
یشیر باصبعہ السبابۃ رواہ الطبرانی فی الکبیر ورجالہ ثقات
و از خفاف غفاری رضی اللہ عنہ مرویست گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
چون می نشست در آخر نماز اشارہ میکرد با انگشت سبابہ خود روایت کرد این را
طبرانی در کبیر و رجالش ثقہ اند و عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان جزءا من سبعین جزء
النبوۃ تاخیر السحور وتبکیر الافطار واشارۃ الرجل باصبعہ
فی الصلوۃ رواہ عبد الرزاق و از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ مرویست گفت
فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ یک جزو از ہفتاد جزو نبوت تاخیر کردن
سحور است و شتابی کردن در افطار و اشارہ کردن مرد با انگشت خود در نماز

روایت کرده است این را عبد الرزاق وعن معاذ بن جبل رضی الله
عنه کان اذا جلس فی آخر صلوته اعتمد یده الیسری علی فخذه
الیسری ویده الیمنی علی فخذه الیمنی ویشیر باصبعه اذا دعا
رواه الطبرانی فی الکبیر و از معاذ بن جبل رض مرویست بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چون می نشست در آخر نماز خود می نهاد دست چپ خود را بر ران چپ
خود و دست راست خود را بر ران راست خود و اشاره میکرد بانگشت خود
چون دعا میکرد یعنی تشهد می خواند نقل کرده است این را طبرانی در کبیر وعن الهیثم
انه سمع ابن عمر یقول ان رفعکم ایدیکم فی الصلوة لبدعة والله
ما زاد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی هذا یعنی الاشارة
باصبعه رواه ابن ابی شیبة و از بشر مرویست که وی از ابن عمر رضی الله عنهما
شنید که میگفت بدرستیکه برداشتن شما دستهای خود را در نماز بسر آستین بدعت است
بخدا که زیاده نکرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم برین یعنی بر اشاره
کردن بانگشت نقل کرده است این را ابن ابی شیبه وعن ابن التیمی قال
سئل ابن عباس رضی الله عنهما عن تحریک الرجل اصبعه فی
الصلوة فقال ذلک الاخلاص رواه عبد الرزاق و از ابن تیمی مرویست
گفت پرسیده شد ابن عباس از جنبانیدن انگشت مرد در نماز گفت آن اخلاص است
روایت کرد این را عبد الرزاق وعن ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا
ان تحریک الاصبع فی الصلوة مذعرة للشیطان ای آلة التی یخوف
للشیطان رواه البیهقی و از ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا روایت است گفت
جنبانیدن انگشت در نماز آله تخویف است مر شیطان را نقل کرده این را بیهقی
وفی لباس العنهیر کان صلی الله علیه وسلم یشیر فی الصلوة

رواه احمد وابوداؤد عن انس و در جامع الصغیر ست بود رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم اشارہ میکرد در نماز روایت کردہ است این را احمد و
ابوداؤد از انس و فی الجامع الکبیر عن عقبة ابن عامر یکتب فی
کل اشارة یشیر الرجل فی صلوته عشر حسنات بکل اصبع
حسنة رواه البیهقی فی تاریخه و در جامع الکبیر از عقبه بن عامر مرویست
که نوشته می شود در هر اشاره که اشاره می کند مرد در نماز خود ده نیکیان بهر انگشت
یک یک نیکی روایت کرده است این را حاکم در تاریخ خود وعن عبد الرحمن
ابن ابزی کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته
هکذا واشار باصبعه السبابة رواه عبد الرزاق و از عبد الرحمن
بن ابزی مرویست که بود آنحضرت علیه السلام اشاره میکرد در نماز خود
باین طور و اشاره کرد بانگشت سبابه خود یعنی اشاره کرد ابن ابزی روایت
کرد این را عبد الرزاق وعن وائل ابن حجر رأیت النبی صلی الله علیه
وسلم فرفع یدیه فی الصلوة حسین کبّر الی ان قال ثم جلس فافترش
رجله الیسری ثم وضع یده الیسری علی رکبته الیسری و وضع
ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی ثم اشار بسبابته و وضع الابهام
علی الوسطی وحلق بها و قبض سائر اصابعه رواه عبد الرزاق
و از وائل ابن حجر مرویست گفت دیدم نبی علیه السلام را پس برداشت هر دو
دست خود را در نماز وقت تکبیر گفتن تا آنکه گفت باز نشست و گسترانید پای
چپ خود را پس نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و نهاد دست راست
خود را بر ران راست پس اشاره کرد بسبابه و نهاد سر انگشت ابهام بر انگشت
میانه و حلقه بست بآن و بند نمود جمیع انگشتان خود را سوای سبابه روایت کرد

این را عبد الرزاق و عنه ایضا فلما قعد تشهد فرش قدمه الیسری
علی الارض وجلس علیها و وضع کفه الیسری علی فخذه الیسری
و وضع مرفقه الایمن علی فخذه الیمنی و عقد اصابعه وجعل
حلقة بالابهام والوسطے ثم جعل یدعو بالاخری رواه سعید
بن منصور فی سننه و نیز از وی مرویست کہ چون نشست تا کہ تشہد خواند
گسترانید قدم چپ خود را بر زمین و نشست بران و بنہاد کف چپ خود را بر ران
چپ خود و بنہاد آرنج راست خود را بر ران راست و بند نمود انگشتان را
و حلقہ بست بانگشت نر و میانہ پس شروع کرد دعا کردن بدیگری یعنی اشارہ
نمود بسبابہ روایت کرد این را سعید بن منصور در سنن خود و سنائی البیہقی
وابن ماجة باسناد صحیح ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم عقد
الخنصر والبنصر ثم حلق الوسطی والابہام روایت کردہ بیہقی و ابن ماجہ
باسناد صحیح کہ ہر آینہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم بند نمود خنصر و بنصر را و حلقہ کرد انگشت
میانہ و انگشت نر را پس این احادیث کثیرہ بطرق متعددہ مشہور اند در بارہ
ثبوت اشارہ پس در صحت اصل اشارہ ہیچ شکے نیست زیرا کہ بعض اسانید
آنہا در صحیح مسلم نیز موجود است حاصل آنکہ روایات اشارت در صحاح و غیرہا
چندان موجود اند کہ قریب بتواتر رسیدہ اند بلکہ جائز است کہ گفتہ شود کہ آن
متواتر المعنی است پس چگونہ روا باشد کسی را کہ ایمان بخداوند تعالی و رسول
آوردہ باشد این کہ تجاوز کند از عمل کردن بآن و اعراض نماید از ان بطریق
انکار و استکبار و حال آنکہ خداوند تعالی میفرماید ما اتکم الرسول فخذوہ
وما نہکم عنہ فانتہوا واتقوا اللہ ترجمہ چیزیکہ آوردہ است رسول برای
شما او امر فرمودہ است بدان پس بگیرید آنرا و چیزیکہ نہی فرمودہ است شما را

ازان ومنع کرده پس از و باز نایند و بترسید از خداوند تعالی ودر اطاعت دیگران
ونیز خداوند تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله پس
فرمان برداری رسول عین فرمانبرداری خداوند تعالی هست پس این هردو
کریمه نیز بالاجمال از دلائل اثبات اشاره اند انتهی کلام علی قاری پس حجت
برپا کردن بر عدم اشاره سبابه گویا مقابله منصوص است و مومن من حیث که
مومن است مقابله منصوص او را ممکن نیست خلاصه آنکه استدلال کردن بر عدم
ثبوت اشاره بمنزله نسج عنکبوت ست وهو کما ترى کما قال تعالى ان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت **فصل دوم** در بیان آن روایات فقهیه
که دلالت میکنند بر ثبوت اشارت در منیة المصلی آورده که اشارت کند بسبابه
وقتیکه بخواندن شهادتین برسد و در واقعات آورده اشاره نکند والاول هو المختار
پس اگر اشاره کند بانگشت عقد کند خنصر و بنصر را و حلقه کند انگشت میانه را
بانگشت نر انتهی و در تکمیل شرح منیه آورده که همین صحیح ست زیرا که امام محمد
در کتاب محیط از رسول خدا صلے الله علیه وسلم حدیث روایت نموده که آنحضرت
علیه السلام اشاره میکرد بانگشت خود پس فعل میکنم آنچه فعل کرده است
نبی علیه السلام وصنع میکنم آنچه صنع کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم
واین است قول من وقول امام ابی حنیفه رح انتهی **وهمچنین** مرویست از امام
ابی یوسف در امالی و زاهدی گفته چون که متفق شدند روایات از جمیع اصحاب ما
بر سنت بودن اشاره وهمچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شد در آن ورود اخبار
و آثار پس عمل کردن بران اولی ست **وهمچنین** از فقیه ابو جعفر هندوانی
حکایت کرده شده است انتهی ملخصا و در خزینة المستملی آورده که شافعیه رفع میکنند
انگشت را وقت رسیدن بهمزه الا الله و قصد میکنند ازان توحید و اخلاص را

بوقت کلمهٔ اثبات ودرین امر حدیث از آنحضرت علیه السلام روایت میکنند که بود آنحضرت که اشاره می کرد بآن برای توحید ذکر کرده است این را بیهقی شمس الائمه حلوانی گفته قائم کند انگشت خود را وقت خواندن لا اله وبنهد بوقت الا الله تا که استادن مانند نفی ونهادن مانند اثبات گردد ومن میگویم که این حسن است وجواب از حدیث مذکور این ست که در سند او مجهول ست علاوه این که حدیث بر ما ذکره الشافعیه دلالت نمیکند بلکه حدیث دال ست برآنچه که حلوانی ذکر نموده زیرا که توحید مرکب است از نفی واثبات پس رفعش اشارت ست بیک جانب توحید که عبارت از نفی الوهیت است از غیر الله ووضعش اشارت بجانب دیگر که اثبات الوهیت است مر خدای عز وجل را تنها ودر الپس واقع می شود بآن اشارت بسوی مجموع توحید بخلاف قول شافعیه که در وا اشارت بشق دوم ازان پس نهادن سبابه از فائده ومنفعت خالی خواهد شد با وجودیکه این خلاف ظاهر ست زیرا که معروف ومتعارف در دلالت بطریق اشاره انگشت که برداشتن انگشت دال بر نفی ونهادن او دال بر اثبات است وبعض شافعیه گفته مسنون ست که سبابه را در حالت اشاره کج ومنحنی گردانند ودرین از مالک بن نمیر روایت میکنند که قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد حناها شیئا اخرجه ابو داؤد ترجمه این بالا نوشته شد ولکن این حدیث مصرح نیست بر مطلوب شان احتمال ست که دیدن او سبابه آنحضرت علیه السلام در حالت امالهٔ برای نهادن او باشد لا از برداشتن آن بلکه همین ظاهر همین ست انتهی ملخصا ودر صغیری بعد ازین قول صاحب منیة المصلی که بنهد هر دو دست خود را بر هر دو ران خود وگشاده دارد انگشتان خود را آورده که این نزد ما یان یعنی حنفیه است

و نزد شافعیه بسط کند انگشتان دست چپ را و قبض کند انگشتان دست راست
غیر از انگشت مسبحه آیا اشاره کند مسبحه وقت خواندن شهادتین یا نه شارحین هدایه تصحیح
کرده اند که اشاره کند کذا فی الملتقط وغیره صفت اشارت آنست که حلقه کند نزد شهادتین
انگشت نر و میانه را از دست راست و قبض کند خنصر و بنصر را و اشاره کند بمسبحه
و عقد پنجاه و سه را باین طریق که قبض کند انگشت میانه و بنصر و خنصر را و بنهد سر انگشت
نر را بر طرف مفصل اوسط انگشت میانه و بالا کند انگشت سبابه نزدیک نفی و بنهد او را
نزد اثبات و مکروه است اشاره کردن بهر دو مسبحه انتهی صغیری و کذا فی المستملی
لما روی الترمذی والنسائی عن ابی هریرة ان رجلا کان یدعو باصبعیه فقال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم احّد احّد انتهی کما هو و همچنین در زیلعی شرح الکنز کیفیت
مذکوره اشاره را از امام محمد و امام یوسف و امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم نقل نموده
و همچنین در عینی صورت تحلیق بیان نموده و عینی از تحفه نقل کرده که اشارت راجح
اقوال مستحب ست و در بحر الرایق از فتح القدیر نقل کرده که اشاره نکردن مخالف روایت
و درایت ست و از مجتبی نقل نموده که روایات همه اصحاب ما متفق اند بر سنت بودن
اشاره و همچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شدند آثار و اخبار درین امر پس عمل کردن
باشاره اولی ست و همچنین علما کثیر قائل اند بسنت بودن اشاره و منقول
بودن آن از ائمه ثلثه و بکیفیت مذکوره مثل صاحب جامع الرموز و برجندی
و ابو المکارم و قهستانی و ملا الیاس شارح مختصر الوقایه و شارح وقایة الروایات و صاحب
مجمع الانهر شرح ملتقی الابحر و ابن الهمام صاحب فتح القدیر و مختارات النوازل و
شرح النقایه و در کفایه مذکور ست که امام محمد رح در غیر روایت الاصول گفته
حدثنا عن النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی الاشارة باز گفته که این قول
من و قول امام ابو حنیفه رح است و از فقیه ابی جعفر حکایت است که گفت عقد کند

خنصر و بنصر را حلقه کند انگشت میانه بانگشت نر و اشاره کند بسبابه خود و از امام
یوسف در امالی او نیست که روایت کرده شده ست اشاره از نبی علیه السلام و تفسیر
کرده است بانچه که تفسیر کرد ابو جعفر و غیر او از اصحاب ما یعنی حنفیه گفته اند که اشاره
کند به نجاه و سه باز گفته که اشاره کردن بسبابه روایت ست از ابی حنیفه رح و از
امام حلوانی مروی ست که استاده کند انگشت خود را نزدیک قول لا اله و نهد نزد
قول الا الله تا که برداشتن باشد نفی و نهادن مانند اثبات گردد و بعض گفته که
برداشتن سبابه نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و امام شافعی رحمه الله علیهم سنت ست
انتهی مع الاختصار و در رغنایه حاشیه هدایه نیز کیفیت اشاره چنانچه در کفایه مذکور ست
بیان نموده و در ارکان اربعه که از تالیفات بحر العلوم ست تفصیل کیفیت معه
دلیل موجود ست باز گفته که اشارت ثابت ست از ائمه ما هیچ کس را از اصحاب ابو حنیفه
دران خلاف نیست و متاخرین از مشایخ ما ورا النهر چون در عبارت مبسوط
بسط انگشتان معاینه نمودند و بسط انگشتان منافی قبض و تحلیق ست مضطرب گشتند
بعض از ایشان گمان کردند که درین مسئله دو روایت ست در یک روایت
اشاره مع القبض و التحلیق و در دیگر بسط انگشتان آمده و زعم کردند که انچه منافی
بسط باشد مکروه ست پس در یک روایت گفتند اشاره کردن مکروه است و در
روایت دیگر گفتند مکروه نیست بلکه مندوب ست و مختار نزد صاحب هدایه و شمس الائمه
عدم کراهیت ست و بعض تشدد کرده بکراهیت بلکه بحرمت اشاره فتوی دادند
لجهلهم بمعانی الموطا و الامالی و محققین از مشایخ گفته که در اشاره دو روایت نیست بلکه
اشاره از ائمه ما قطعا ثابت و متحقق ست و نیست در مبسوط اینکه تمام انگشتان را
کشاده دارد بلکه مذکورست که انگشت نر کشاده دارد پس وقتیکه بشهادتین تلفظ
کند بتحلیق کرده اشاره کند هذا هو الحق المختار و دلالت میکند برین روایت مسلم اشاره

وتحلیق امریست کہ ترک آن موجب اسارت ہست واین ست مذہب امامان ما
بغیر خلاف باز اشارہ کردن بر وجہ مذکور مذہب ماست وامام شافعی رحمہ اللہ
گفتہ عقد کند عقد ثلث بخنصر وبنصر ووسطے وعقد کند خمسین را بابہام یعنی انگشت نر
واشارہ کند بسبابہ لما روی عن ابن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم اذا قعد فی التشہد وضع یدہ الیسرے علی رکبتہ الیسری ویدہ
الیمنی علی رکبتہ الیمنیٰ وعقد ثلث وخمسین واشار بالسبابۃ
رواہ مسلم ظاہر این ست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گاہ عقد
پنجاہ وسہ کردہ وگاہ تحلیق واشارہ فرمودہ پس ہر کدام ازین دو فعل کہ مصلے
ادا کند سنت را ادا کرد وازین دو امر ہر کدام را کہ اختیار نماید جایز ہست
انتہی عبارت ارکان معہ حذف بعض عبارات در فتاوی جواہر اخلاطے
آوردہ بر داشتن سبابہ دست راست در تشہد نزد قول اشہد ان لا الہ
الا اللہ نزد طرفین ونزد محمد ابن ادریس سنت ست انتہی اگر کسے گوید کہ در
بعض کتب اشارہ را مستحب گفتہ چنانچہ مذکور شد ودر حسب المفتین او را
حسن گفتہ ودر اکثر کتب بران اطلاق سنت نمودہ تطبیقش چگونہ باشد
جوابش آنکہ مراد از سنت غیر مؤکدہ ہست پس احسن با مستحب منافاتے ندارد
کذا فی چلپی وہمچنین در نور الایضاح وشرح او مراقی الفلاح وحاشیہ
طحطاوی علی مراقی الفلاح وخزانۃ الروایات وفتاوی عالمگیری وفتاوی
خانیہ وملتقط ہر یک باشارہ کردن تصریح نمودہ بعضی بر سنت بودن آن
وبعض بر استحباب وصاحب در مختار گفتہ معتمد ہمین است ونیز شارحین بیان
تصحیح نمودہ اند خصوصا متاخرین مانند کمال وچلپی وبہنسی وباقانی وشیخ الاسلام
وغیرہم کہ آنحضرت علیہ السلام اشارہ کردہ است ونسبت کردہ اند فقہا

این را یعنی اشاره را بسوی امام محمد و امام اعظم رح بلکه در متن درر البحار و شرح
او غرر الافکار گفته مفتی به نزد مایان همین ست که اشاره کند در حالیکه گسترانیده
باشد همه انگشتان خود را و در شرنبلالیه از برهان آورده که صحیح این ست که
اشاره کند بمسبحه خود تنها بر دارد او را وقت نفی و بنهد او را وقت اثبات
و گفته که بقید صحیح احتراز کرده ام ازان که بعضے گفته اند که اشاره نکند زیرا که عدم
اشاره خلاف روایت و درایت ست و بقید بمسبحه احتراز کرده ام ازان که گفته
شده است که عقد کند نزد یک اشاره انتهی و در رد المحتار حاشیه در مختار
در ذیل این قول که اشاره را منسوب به محمد و امام اعظم رح کرده اند گفته که
همچنین مرویست از ابی یوسف در امالی چنانچه خواهد آمد و همین منقول ست
از ائمه ثلاثه و در قول درر البحار و شرح او تصریح ست باینکه آنچه شارحین این
تصحیح کرده اند که اشاره کند بمسبحه مفتی به ست لکن صواب آنکه مراد این قول ست او
که کشاده دارد همه انگشتان خود را زیرا که این مخالف ست با آنچه در درر البحار
و شرح او دیده ام و تصریح عبارتها در البحار این ست عقد کند پنجاه و سه را و اشاره
کند و عبارت غرر الافکار این ست ولا تعقد باصبعه ثلاثة و خمسین
چنانچه امام احمد عقد کرده موافق امام شافعی در یک قول از اقوال او و مایان
اشاره میکنیم بسبابه در وقت تهلیل بلکه کشاده میداریم انگشتان را و مفتی به
نزد مایان خلاف اوست یعنی خلاف عدم اشاره و آن اشاره است
بر کیفیت عقد سه و پنجاه چنانچه امام شافعی و امام [illegible] گفته اند و در محیط آورده
که اشاره سنت ست بر دارد سبابه را در حین نفی و بنهد او را در وقت اثبات
و این قول ابی حنیفه و محمد ست و بسیاری آثار و اخبار بسیار وارد اند پس عمل کردن
بران اولی است پس این تصریح است براینکه مفتی به اشاره کردن بمسبحه است

باعقد انامل بر کیفیت مذکوره بغیر از بسط سبابه زیرا که در صورت بسط نزد مایان
اشاره نیست ازین جهت در منیة المصلی گفته اگر اشاره کند عقد کند خنصر و بنصر
و وسطی را با ابهام حلقه کند و سبابه را استاده کند و در صغیری گفته آیا هست
اشاره کردن وقت خواندن شهادت نزد مایان درین اختلاف ست
در خلاصه و بزازیه است که اشاره نکند و در شرح هدایه تصحیح کرده که اشاره
کند همچنین در ملتقط و غیره و صورت اشاره این ست که انگشت نر و میانه را
از دست راست حلقه کرده خنصر و بنصر را قبض نماید و اشاره کند یا عقد
کند پنجاه و سه را باین طور که قبض نماید وسطی و خنصر و بنصر را و بنهد سر انگشت
نر را بر کناره پیوند اوسط انگشت میانه [illegible] و بردارد سبابه را وقت نفی
و بنهد وقت اثبات و در شرح کبیری گفته قبض کند انگشتان را وقت اشاره
و همچنین مرویست از امام محمد در کیفیت اشاره و همچنین مرویست از امام ابی یوسف
در امالی او و در قهستانی آورده مرویست از جمیع اصحاب مایان که اشاره سنت
است پس حلقه کند انگشت نر و انگشت میانه را از دست راست در حالیکه
چسپیده باشد سر او با سر او و اشاره کند بانگشت سبابه این اقوال مذکوره
صریح اند درین که اشاره مسنون ست بکیفیت مخصوصه که آن عقد و تحلیق ست
و اما روایت بسط انگشتان پس مراد هرگز اشاره متحقق نمیشود ازین جهت
در فتح القدیر گفته در صحیح مسلم ست که بود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه
می نشست در نماز می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و قبض
میکرد انگشتان خود را همه آنها را و اشاره میکرد بانگشتی که نزدیک ست بابهام
انگشت و می نهاد کف چپ خود را بر ران چپ خود و شکی نیست که نهادن
کف مع قبض انگشتان حقیقة متحقق نمیشود [illegible] او نهادن کف ست

پستر قبض کردن انگشتان هنگام اشاره وہمین مرویست از محمدؒ در کیفیت
اشاره چنانکه گفته یقبض خنصره والتی تلیهما ویحلق الوسطی والابہام
ویقیم المسبحة وہمچنین مرویست از ابی یوسف رحمه در امالی واین فرع تصحیح
اشاره است واز بسیاری مشائخ مرویست که اشاره نکند واین خلاف روایت
ودرایت ست واز محمد مرویست که انچه ذکر کرده است از کیفیت اشاره
آن قول ابی حنیفه است الخ انتهی پس نیست ما را قول کردن باشاره بغیر از
تحلیق واز ینجهت تفسیر کرده شده است اشاره بکیفیت مذکوره در اکثر کتب
مانند بدایع ونہایه ومعراج الدرایه وذخیره وظهیریه وفتح القدیر ونہر وشرح
منیة المصلی وجامع الرموز للقهستانی وحلیه ونہریه وشرح ملتقی للبہنسی منسوبا
الی شرح النقایه وبرجندی وشرح درر وغیر از ان چنانچه ذکر کرده ام عبارات آن در
رساله که مسمی کرده ام او را برفع التردد فی عقد الاصابع عند التشہد ودر او نوشتم
که نیست برای مایان غیر از دو قول **اول** آنکه مشهورست در مذہب از بسط
انگشتان بدون اشاره کردن **دوم** بسط انگشتان تا وقت خواندن شهادت
پس عقد کردن وقت شهادت وبرداشتن سبابه را وقت نفی ونهادن
او را وقت اثبات وہمین ست انچه متاخرین بر ان اعتماد کرده اند برای
ثبوت آن از نبی علیه السلام باحادیث صحیح وبسبب صحت نقل او از ائمه ثلاثه
واز ینجهت در فتح القدیر در باره قول اول گفته که آن خلاف درایت وروایت
است کلام انتهی لکن انچه که عوام الناس در هر زمانه ما بر آن هستند از اشاره
کردن معه بسط انگشتان بدون عقد انها پس هیچ یکی را ندیده ام که بدان قائل
باشد سوای شارح یعنی صاحب در مختار که او اتباع شرنبلالی کرده واو از برهان
نقل کرده که از تصانیف علامه ابراهیم طرابلسی صاحب اسعاف است از اهل قرن

عاشر است و وقتی که کلام او معارض شد با کلام جمهور شارحین از متقدمین و
متاخرین عمل کردن بر قول جمهور علما اولی است نه بر آنچه که عوام جمهور بر آنند
پس برون کن نفس خود را از ظلمت تقلید و حیرت اوهام و استضئ بمصباح التحقیق
فی هذا المقام فانه من مواهب المنعم الملک العلام انتهی کلام رد المحتار حاشیه مختار
فصل سوم در ذکر آن روایات فقهیه که دلالت میکنند بر عدم اشاره و منع
جوابهای آن اعتراضات که بر صاحب خلاصه کیدانی که در باب محرمات
گفته والاشارة بالسبابة کاهل الحدیث وارد میشوند یعنی از محرمات است اشاره
کردن بانگشت سبابه مانند اشاره کردن آن جماعت که تتبع کرده اند حدیث را
ملا علی قاری در رساله خود گفته که حکم کردن بحرمت اشاره از کیدانی خطاء عظیم
و جرم جسیم صادر شده منشاءش بجز جهل از قواعد اصول و مراتب فروع
چیزی دیگر نیست اگر حسن ظن باو و تاویل کلام او نه کرده آید البته کفر او صریح
و ارتداد او صحیح خواهد بود آیا جائز است مر مومن را که حرام داند چیزیرا که ثابت شده باشد
آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نقل او قریب بتواتر رسیده باشد و منع
نماید جواز فعلی را که اکابر علما و فضلا بران بوده اند و حال آنکه امام اعظم و همام اقدم
فرموده حلال نیست کسی را که عمل نماید بقول من تا وقتیکه معلوم نکند ماخذ او را از کتاب
و سنت و اجماع امت و قیاس جلی و امام شافعی رح فرموده هر وقت که بصحت
رسد حدیث بر خلاف قول من پس قول من بر دیوار زنید و عمل بر حدیث
صحیح نمائید چون این را معلوم کردی پس بدان که اگر از امام تصریح بر اشاره
کردن نه بودی هر آئینه بر متبعان و پیروان او از علماء کرام و عوام نیک انجام
متعین بودی عمل کردن بر آنچه بصحت پیوسته است از آن حضرت علیه
الصلوٰة والسلام و همچنین اگر بالفرض از امام نفی اشاره بثبوت می پیوستی

وصحت اشاره از صاحب بشارة بظهور رسیدی در آن هنگام نیز ترجیح
دادن آن امر که از آن حضرت علیه السلام بصحت رسیده واجب و لازم
بودی پس چگونه عمل نه کرده شود بر آنچه که مطابق شده باشد نقل صریحه و با حادیث
صحیحه و روایات واضحه پس هر که انصاف نماید و تعصب از خاطر خویش دور سازد
خواهد فهمید که همین سبیل اهل دین و ارباب ملت و یقین از سلف تا خلف است
پس هر که ازین مسلک عدول نماید و ازین راه راست منحرف شود پس او
موصوف بوصف جهالت هست اگرچه نزد مردم از اکابر باشد و واقع در ورطه
هلاکت است انتهی و در منیة المصلی از واقعات نقل نموده که اشاره نه کنند
و در کبیری شرح منیه از خلاصه آورده که همین مختار ست و در فتاوای کبیری گفته
که همین مفتی به ست و نیز صاحب بحر الرایق از فتاوی الحجة و تجنیس و صاحب مضمرات
از کبیری فتوی را بر عدم اشاره نقل نموده باین تعلیل معلل ساخته اند که در اشاره
کردن زیادتی رفع ست که بآن احتیاج نیست پس باید که ترکش اولی باشد
زیرا که مبنی نماز بر آهستگی و وقار ست لکن این تعلیل قابل اعتبار نیست کما قال
علی القاری که اگر ترکش اولی بودی هر آینه پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
آن را ترک فرمودی حال آنکه آن حضرت در اعلی مقام آهستگی و وقار بود و در
زیلعی مذکور ست که اکثر مشایخ اشاره را مستحسن نه دانسته اند و عینی از منیه آورده
که اشاره کردن مکروه ست و قهستانی از زاهدی آورده که عدم اشاره ظاهر اصول
اصحاب ماست و فتوی همبرین ست چنانچه در مضمرات و الوالجی و خلاصه و غیر آن
موجود ست همچنین برجندی و ابو المکارم و شمونی و تنویر الابصار و در مختار و عتابیه
و فتاوی جواهر اخلاطی و حسب المفتی و عتابیه و خزانة المفتین و فتاوی عالمگیری
و ملتقط عدم اشاره را ذکر نموده اند و بعض تصریح بکراهیت نموده و در بعض

وعلیه الفتوی گفته لکن کراهیت مقابل سنت وفتوی مقابل فتوی وصحیح
مقابل صحیح واصح مقابل اصح واجماع مقابل اجماع گردید چنانچه از ما سبق واضح است
واحادیث واخبار صحیحه که دال بر ثبوت اشاره اند از معارض ومقابل صحیح وسالم
مانند ملا علی قاری گفته غایت عذر از بعض مشایخ در منع اشاره یا کراهیت آن
حسن ظن ست برین که احادیث این باب بایشان نرسیده باشند وچونکه
وارد شده بر ایشان اختلاف فعل وترک اشاره پس گمان بردند که ترکش اولی است
بجهت قاعده مقرره که در اصل خود صحیح ست اگرچه بنسبت این مسئله صحیح نیست
وآن این ست که چون دلیل مبیح ومحرم هر دو جمع شوند ترجیح جانب حرمت را داده
میشود واحتیاطا برای اجتناب نمودن از منهی عنه وشاید که ماخذ این قاعده این
قول نبوی ست که آنچه منع کرده ام شما را ازان اجتناب نمایید وآنچه که امر کرده ام
بآن بدان عمل بکنید چندانکه استطاعت دارید مگر معلوم ست که این مسئله که ما دران
گفت گو داریم ازین قبیل نیست چراکه از شارع کدام لفظ وارد نشده که بر نهی اشاره
دلالت کند بلکه ثبوت اشاره بصحیح روایات ثابت شده لیکن جاهل باخبار نبویه وآثار
مصطفویه چون دید که بعض مردمان موافق سنت اشاره میکنند وبعض ترک
میکنند بجهت جهل یا بجهت کسل وغفلت این گفت که ترک آن اولی ست چراکه
این زیادتی در نماز ست بعد ازان دیگری آمد وگفت که این مکروه است بکراهت
تنزیهی مگر برین دلیلی بیان ننمود پس بعد ازان دیگری پیدا شد وگفت که این
حرام ست زیراکه کراهیت چون مطلق ذکر شود ومتبادر ازان کراهیت تحریمی
میباشد ونیز مکروه نزد امام محمد صحیح حرام است خصوصا در عبادات پس اهل
تقلید را عجب حال است که دیده وبصیرت ایشان چنان بند شد که سنت مشهوره را
از امور ممنوعه محرمه ساخته اند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا باید دانست

که حرام چیزی ست که نهی آن بدلیل قطعی از کتاب و سنت ثابت شده باشد
و از قواعد مقرر ست که تحریم مباح حرام ست پس چه گمان کرده شود بر آن کسی
که سنت نبوی از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد حرام گوید
یا فوجود یکه در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست که محدثین را که ستون ائمه دین اند
اهانت نموده و این اهانت ازین قول او کاهل الحدیث مفهوم می شود زیرا که این
قول منتقضی قلت ادب است که او مقتضی ست بسوی خاتمه زیرا که اهل کلام الله
اهل الله و اهل حدیث اهل رسول الله اند شاعری درین باب گفته اهل
الحدیث هم اهل النبی وان لم یصحبوا نفسه انفاسهم صحبوا انتهی
کلام علی قاری رحمه الله تعالی باید دانست که ازین قول علی قاری رحمه الله تعالی
که در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافی ست الخ چنین نباید فهمید که قاری علیه الرحمه
حکم بتکفیر کیدانی نموده است زیرا که بالا گفته که اگر حسن ظن و تاویل کلام او نکرده آید
قوله کاهل الحدیث موجب کفرست صراحة یعنی بظاهر کلام کیدانی منجر بکفر ست
لیکن بسبب حسن ظن در حق مومن که مامور به است از حکم بتکفیر او مر امانع پس لامحاله
تاویل کلامش لازم آمد و همچنین مراد از قوله در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافی ست
الخ آنست که بظاهر در موجب تکفیر او کافی ست یعنی در صورت عدم تاویل کلامش
کافی ست لیکن کلام او مؤول ست بدین تاویل که اطلاق حدیث بر مطلق گفتگو
نیز آمده چنانچه صاحب هدایه گفته ولا باس بان یصلی الی ظهر رجل قاعد یتحدث پس
احتمال ست که مراد کیدانی از اهل حدیث آن مردم باشند که در میان خود گفت گو
میکنند و یکدیگر و دشنام میدهند و بانگشت سبابه بیکدیگر اشاره میکنند چنانچه عادت
عرب بود و ازهمین جهت سبابه را سبابه میگویند و مرادش آن جماعت نباشد
که حاصل شده ست ایشانرا علم بحدیث نبوی و نیز در علم کلام مسطور ست که صحابه کن

عـه
والصواب
[illegible]

کلام دو من را مجملی که از و فساد لازم آید حمل نباید کرد و اگرچه تقریب الفهم باشد
و اگر فرض کنیم که مرادش از اهل الحدیث اهل علم حدیث ست یعنی مرادش
آن جماعت باشد که حاصل شده است ایشان را هیچ علم بحدیث رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تا هم حکم دادن بکفر او جائز نیست زیرا که احتمال ست
که احادیث اشارهٔ او را نرسیده باشد چنانچه ملا علی قاری از جانب مانعین همین عذر
بیان نموده تمام پس کیدانی گمان کرده باشد که مبنی نماز بر سکون و وقار ست
و اشاره کردن و حرکت نمودن منافی اوست ازین جهت حکم داده باشد که اشاره
کردن حرام ست و اگر این هم تسلیم کرده شود که احادیث اشاره او را رسیده ست
پس انکارش از اشارهٔ مطلقه غیر مسلم چنانچه از عبارت او که اهل الحدیث مفهوم میشود
که اشاره کردن بران کیفیت که اهل حدیث اشاره میکنند آن حرام ست نه اشاره
مطلقه اگر مرادش این نبودی این قدر کافی بود او را که میگفت و الاشارة
بالسبابة پس قول او که اهل الحدیث محض تطویل بلا طائل میبود پس کیدانی چون دید
که در کیفیت اشاره اختلاف کثیر ست و توجه انگشتان بسوی قبله نیز مندوب ست
اولی و ارجح آن دید که انگشتان را گشاده نموده اشاره کند تا که عمل باشاره کردن
و توجه انگشتان بسوی قبله نمودن هر دو حاصل آید نه آنچنان که معمول اهل حدیث ست
که خود را محدث تصور میکنند و در حقیقت محدث نباشند از عقد یا تحلیق که در او عمل بامر
واحد حاصل میشود و فقط لکن بسبب تنگی عبارت که مبنای متون بر اختصار ست
ازینقدر تفصیل اعراض کرده بر قول خود که اهل الحدیث اکتفا نمود و غرضش بر اهانت
و حقارت فرقهٔ علیه محدثین اصلا متعلق نبود و اگرچه بظاهر از کلام او اهانت لازم می آید
لکن در میان لزوم و التزام فرق ست لطیف که التزام بر معصیت معصیت ست
و لزوم هر گناه معصیت نیست چه گونه حکم کرده شود بکفر شخصی که اقرار میکند بوحدانیت

خدا و حقیت دین محمدی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و قبول میکنند جمیع احکام
منزل بر پیغمبر ما صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و در رسالہ فرعیہ جبیہ تاویلا یا جہلا
یا تساہلا در خطا افتند و حال آنکہ ملا علی قاری در شرح فقہ الاکبر خود نوشتہ کہ بدشنام
دادن شیخین کافر نمیشود و با وجودیکہ آن جنابان اجل صحابہ کرام و اساتذہ محدثین اند
و در دشنام دادن اہانت شان ظاہرست پس چونکہ باہانت واقعی صحابہ کرام کہ
اہل اللہ و اہل رسول اللہ اند کسی کافر نمیشود و باہانت فرضی لازمہ محدثین کہ ہمعصر
کیدانی بود چگونہ کافر خواہد شد تامل و در خزانۃ الروایات آوردہ کہ علماء متاخرین
از اشارہ کردن نہی کردہ اند ازان کہ چون رافضیان غلو کردند سنیان او را ترک
کردند برای نفی تہمت تشبیہ رافضیان انتہی ملا علی قاری گفتہ بعض در تعلیل ترک
اشارہ گفتہ اند کہ در اشارہ کردن موافقت با فرقہ رفضہ ست پس ترک او اولے
باشد بجہت ثابت نمودن مخالفت شان و این تعلیل نیز بچند وجوہ ظاہر البطلان ست
وجہ اول آنکہ عام رفضہ بنا بر مشاہدہ ما درین زمان ہرگز اشارہ سبابہ نمیکنند بلکہ وقت
سلام دستہای خود را بر زانو ہاے خود از جہت تاسف بر فوت شدن اسلام
می زنند پس تعلیل شان بر ایشان منقلب گردیدہ حجت برای ما گردید دوم آنکہ
بر تقدیر صحت تشبیہ با ایشان ہر فعل کہ ایشان میکنند بمخالفت او مامور نیستیم تا کہ شامل
شود آن افعال ایشان را کہ موافق سنت اند چنانچہ طعام خوردن بدست راست
و مانند آن بلکہ ترک موافقت شان در آنچنان امور مطلوب ست کہ آنرا ایشان
ابداع کردہ و شعار شان گردیدہ چنانچہ در مذہب شان ثابت و مقرر ست مانند
نہادن سنگ بر سجادہ زیرا کہ سجدہ کردن بر جنس زمین افضل ست باتفاق ائمہ با وجود
جایز بودن آن بر بساط و پوستین و غیر آن نزد اہل سنت لکن نہادن مثل کلوخ و غیرہ
بدعت ست کہ این را ایشان ابداع کردہ و شعار و علامت خود ساختہ اند پس اجتناب

نمودن ازین چنین افعال شان ضرور نیست از دو جهت اول از جهت ترک موافقت شان در بدعت چنانچه در حدیث شریف آمده خالفوا الیهود والنصاری دوم برای رفع نمودن تهمت چنانکه وارد ست اتقوا مواضع التهمت بخلاف کسانی که سنت مستمره که شعار خود ساخته باشند مثل بدر آمدن بسوی تنعیم و جعرانه برای ادای عمره حاصل آنکه مخالفت مبتدعین در امر مباح مستحسن ست برای زجر شان و رجوع نمودن شان بسوی صلاح نه در هر امر و اشاره که سنت ست ازین باب نیست اگر گفته شود که پوشیدن انگشتری در دست راست سنت ست و علما گفته اند که درین زمان پوشیدنش بدست چپ اولی ست زیرا که پوشیدن او بدست راست شعار فرقه رفضه و علامت اهل تشیع گردیده پس معلوم شد که گذاشتن سنت از جهت ترک تشبیه با رفضه جایز و درست ست جوابش آنکه این از ان قبیل نیست زیرا که سنت در پوشیدن انگشتری تخییر ست درمیان پوشیدن بدست راست و پوشیدن بدست چپ پس باختیار کردن دست چپ تفویت سنت نمی آید و احتراز از تشبیه روافض حاصل میشود بخلاف ترک اشاره که در ان بالکل تفویت سنت لازم می آید و بعض از مانعین اشاره گفته که اشاره کردن بسبابه عمل کثیر ست و عمل کثیر منافی نماز ست جوابش آنکه اشاره مذکوره عمل کثیر نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی علم الفقه زیرا که در تفسیر عمل کثیر مشایخ مختلف اند بعض گفته عملی که در او احتیاج بیدین افتد کثیر ست و عام مشایخ میگویند عمل کثیر آنست که نظر کننده بسوی او را منافی نماز پندارد و بعض دیگر گفته عمل کثیر آنست که خود مصلی او را کثیر پندارد یعنی از منافیات نماز شمارد و رفع سبابه ازین قبیل نیست و نه هر عمل منافی نماز ست زیرا که نماز عبارت از افعال مخصوصه است که بعض از ان فرض و واجب ست و بعض دیگر سنت و مستحب بلکه منافی نماز آن اعمال ست که از اقسام مذکوره خارج باشد و اشاره کردن بسبابه از سنن نماز ست چنانچه گذشت پس

چگونه منافی نماز خواهد شد آیا نمی‌بینی که برداشتن هر دو دست از زمین در وقت سجده
کردن باز نهادن آن هر دو ران باز برداشتن و نهادن آن بر زمین و همچنین برداشتن
هر دو دست در وتر تا هر دو گوش اکثر ست از نهایت برداشتن سبابه حالانکه آن مفسد نماز
نیست فما هو جوابکم فهو جوابنا و از جمله دلایل ثبوت اشاره انعقاد اجماع ست زیرا که
نه از صحابه و نه از علمای سلف درین مسئله خلاف بظهور آمده و نه در عدم جواز و تصحیح آن گفتگو
کرده بلکه امامها یعنی امام اعظم رح و هر دو یارانش و امام مالک رح و امام شافعی رح و امام احمد رح
و جمیع علمای اعصار و امصار به اشاره کردن قائل اند علاوه اینکه اخبار صحیحه و آثار صریحه
در ثبوت اشاره وارد اند چنانچه مذکور شدند و مشایخ ما از متقدمین و متاخرین نیز به ثبوتش
تصریح کرده اند پس نیست قابل اعتبار آنچه که معمول اکثر سکان ماوراء النهر و اهل خراسان
و عراق و روم و بلاد هندست از ترک نمودن اشاره زیرا که سنت بودن اشاره از
اخبار صحیحه ثابت ست چنانچه دانستی پس نیست مر بالغین اشاره را هیچ روایتی از امام
ابی حنیفه و امام ابو یوسف رح و امام محمد رح که دال باشد بر عدم اشاره و اگر تسلیم کرده شود
پس آن روایت مشهوره که موید ست باحادیث و آثار صحابه اولی و احق ست بعمل کردن
و فتوی دادن از آن روایت شاذه که مخالف سنت باشد هم و بسوی همین معنی حضرت
غوث الاسلام و المسلمین الهادی الی الله حضرت میرزا جان جانان صاحب قدس الله سره
در مکتوبات خود اشاره فرموده چنانچه در جواب شخصی فرموده نوشته بودند که حضرت مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی
محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم ست مخفی و ما او سبحانه و تعالی
جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله

تعالی عنہ کہ انسب کامل آنحضرت اند بنای طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشتہ اند و علماء در اثبات

رفع سبابہ رسالہا مشتمل بر احادیث صحیحہ و روایات فقہ حنفیہ تصنیف کردہ اند تا بجائیکہ حضرت شاہ یحیی

رحمہ اللہ علیہ فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رسالہ تحریر نمودہ اند و در نفی رفع یک حدیث هم ثبوت نمیشود

و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتہاد واقع شد و سنت محفوظ از نسخ بر اجتہاد مجتہد مقدم است

و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت کہ حضرت مجدد ترک فرمودہ اند معقول نیست حضرت مجدد

بر ترک سنت تحذیر کثیر فرمودہ اند و حضرت مجدد هم مذہب حنفی داشتند و امام ابو حنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ

گفتہ اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم

پس امید آنست کہ حضرت مجدد از ترک این امر اجتہادی و اخذ بحدیث صحیحہ متغیر نشوند و اگر گویند

حضرت مجدد با آن علم واسع از احادیث ثبوت رفع نگر آگاہ نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان

این کتب و رسائل در دیار ہند شہرت نیافتہ بود و از نظر مبارک ایشان نگذشتہ کہ ترک نمودہ اند

و اگر نہ ہرگز ترک رفع نمیفرمودند کہ ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بودہ اند و اگر

گویند عدم رضای حضرت رسالت علیہ التحیۃ را باین عمل از کشف دریافتہ ترک فرمودہ باشند

گوئیم کہ کشف در امور طریقہ معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معہذا در آن مکتوب احتجاج

بکشف نکردہ اند و امید آنست کہ این مخالفت جزوی برعایت قاعدہ کلی ایشان کہ بجد تمام

ترغیب بر اتباع پیغمبر علیہ السلام فرمودہ اند منتج نتائج گردد والسلام و در نہایۃ الحواشی حاشیہ

شرح وقایہ گفتہ کہ اخبار اشارہ بتواتر معنوی رسیدہ اند پس منکر او اگرچہ کافر نیست لکن خوف

کفر است بر او و امتی پس هر مصلی را باید کہ اشارہ کند و بہر کیفیت کہ ادا نماید ذمہ او از عہدہ او

فارغ خواہد شد و اگر کدام کس باشارہ کردن قائل باشد کہ سنت است لکن بسبب

اختلاف در کیفیت آن او را ترک نماید او را کافر و مضل نباید گفت زیرا کہ حجت آنان

عقلی از فقہا اشارہ نکردہ اند واللہ تعالی اعلم بالصواب فقط

خاتمة الطبع

الحمد لله علی الاتمام والصلوٰة علی خیر الانام و آله واصحابه العظام کہ این رسالہ
مختصر بکمال حسن و زیبایش در احسن زمان واسعد اوان بارشاد فیض بنیاد
جامع معقول و منقول حاوی فروع واصول اکمل المحدثین افضل
المفسرین مولانا و مولی الانام جناب معلی القاب حضرت یمین الدولہ
وزیر الملک نواب محمد علی خان بہادر صولت جنگ والے
ریاست دار الاسلام محمد آباد عرف ٹونک دام اقبالہ
در مطبع علوی لکھنو باہتمام محمد علی بخش خان
بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۹۶ھ ہجری
بقالب طبع مزین گردیدہ ارنگہ آرائے
شہود گردید فقط

محمد علی بخش خان ۱۲۹۱
مہر مطبع علوی

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی
مطبع علوی کے ہی مہر مطبع ثبت کئے گئے